

خزوه لغات، املا و تاریخ ادبیات سال یازدهم

املا

روبهی - صنع - زندگانی - شوریده رنگ - شغال - قوت - یقین - زنفدان - غیب - تیمار - ضعیف - محراب - سعی -
آسایش - مغز - دون همّت - همّت - حمیّت - قوّت - غیرت دغل - طبع - گوشتخوار - متحیر

درس دوم : قاضی بست

لغات

زِرِ پاره : قراضه و خُرده زر، سگّه شده	اطبّا : جمع طبیب، پزشکان
سبحان الله : پاک و منزّه است خدا (برای بیان شگفتی به کار می رود؛ معادل << شگفتا >>)	افگار : مجروح، خسته
سِتدن : ستاندن ، دریافت کردن	ایزد : خدا، آفریدگار
سرسام : تورم سر و مغز و پرده های آن که یکی از نشانه های آن، هذیان بوده است.	برنشستن : سوارشدن
سور: جشن	بی شبهت : بی تردید، بی شک
شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح	توقیع : مَهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه . توقیع کردن : مُر کردن یا امضا کردن
شراع: سایه بان، خیمه	چاشتگاه : هنگام چاشت، نزدیک ظهر
صَعب : دشوار ، سخت	حَشَم : خدمتکاران
صلت : انعام ، جایزه ، پاداش	خُطوات : جمع خُطوه، گام ها، قدم ها
ضیَعَت : زمین زراعتی؛ ضیَعَتک: زمین زراعتی کوچک	خیرخیر: سریع ، سَرسری
عارضه : حادثه، بیماری	خیلتاش : هر یک از سپاهسانی که از یک دسته باشند
عزّوجلّ : عزیز است و بزرگ و ارجمند	دربایست : نیاز، ضرورت
عقد : گردن بند	دُرُست : تندرست، سالم
گرامت زده : تاوان زده، کسی که گرامت کشد ، پشیمان	دوال : چرم و پوست؛ یک دوال: یک لایه، یک پاره
عَزو: جنگ کردن با کَفّار	راغ: دامنه کوه، صحرا
فارغ شدن : آسوده شدن از کار	رُقعت : رقعّه ، نامه کوتاه ، یادداشت
فراخ تر : آسوده تر ، راحت تر	روضه : باغ، گلزار
	زایل شدن : نابود شدن، برطرف شدن

خزوه لغات، املا و تاریخ ادبیات سال یازدهم

فراغ: آسایش ، آسودگی	قضا : تقدیر، سرنوشت
فرودِ سرای : اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران	کافی: با کفایت ، لایق ، کارآمد
فیروزه فام : به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ	کران : ساحل، کنار
مقرون: پیوسته، همراه	کراهیت : ناپسندی
مهمّات: کارهای مهم و خطیر	کوشک : ساختمانی بلند ، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است ، قصر ، کاخ
مؤکد : تأکید شده، استوار	گداختن : ذوب کردن
ناو : کشتی ، به ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی	گسیل کردن : فرستادن، روانه کردن
ندیم: همنشین، همدم	لختی : اندکی
نُکت: نکته ها	لله درکما : خدا شما را خیر بسیار دهد
نماز پیشین: نماز ظهر	مبشّر : نوید دهنده، مژده رسان
وَبال : سختی و عذاب، گناه	متقارب: نزدیک به هم ، در کنار هم
وزر: بار سنگین، در اینجا بارِ گناه	محبوب : پنهان، مستور ، پوشیده
همایون: خجسته، مبارک، نیک بخت	مخنقه : گردن بند
یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری، کوچک تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می روند	مرغزار: سبزه زار، زمینی که دارای سبزه و گل های خودرو است
	مطرب : آوازخوان، نوازنده

املا

قاضی بُست - هیرمند - بازان - یوزان - حَشَم - مطربان - چاشنگاه - صید - شرع - از قضا - عَرَقَه - هزاهز - غریو - بگست - رحمت - سور - کرانه - تر و تباه - اضطراب - اعیان - صدقه - غزنین - صعب - مقرون - مستحقان - توقیع - موکد - تب - سوزان - سرسام - محبوب - اطّبا - متحیّر - عارضه - بونصر - کراهیت - آغاجی - خیرخیر - علی تکین - پستد - کتان - تر - تاس های بزرگ - زُبُر - توی - عَقَد - مخنقه - بوالعلا - دُرُست - علّت - زایل - همایون - گُسیل - پیغام - نشاط - قلم - مهمّات - فارغ - خیلتناش - رُقعت - بستان - مثقال - زر پاره - غزو - بُتان - زرین - حلال - صدقه - بی شبهت - ضیعت - فراخ تر - تندرستی - لختی گزارده باشیم - پیغام - صلّت - دربايست - قانع - وزر و وبال - طریق - سنت مصطفی - عهده - خواجه عمید - احوال - عادات - توقف - حکام - زیارت - رُقعت - زَر - زاغ - فراغ - رخت - راغ

بخروه لغات، املا و تاریخ ادبیات سال یازدهم

عرصه - عرضه ده - مخزن - شاهد - روضه - فیروزه نام - خطوات - متقارب - رقم - القصه - مرغزار - قاعده - فرامش -
گرامت - مجروح - ضرورت - روضه و باغ - مستور - قایق - اندرونی - خدمتگذار - تاوان - خطیر - یوزپلنگ

مای دررس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir